

۲. ارتباط فرهنگی

مهم‌ترین عاملی که باعث نفوذ و تأثیر فرهنگ و تمدن ایرانی بر زبان عربی شده است، نفوذ سیاسی و فرهنگی ایرانیان در دربار خلافت عباسی است. عباسیان به پشتیبانی سپاه خراسان به خلافت رسیدند و پایه‌های فرهنگی آنان را دبیران و وزیران ایرانی همچون خاندان برامکه و نیز نظام‌الملک در عصر سلجوقیان استوار ساختند. اگرچه تأثیر فرهنگ و تمدن ایرانی و زبان فارسی بر زبان عربی منحصر به دوره عباسی نیست و باید زمینه‌های آن را در سال‌های پیش از ظهور اسلام جست‌وجو کرد، با این وجود تأثیر آن در دوران خلافت عباسیان بیشتر است. از نظر ابن خلدون، ایرانیان، شهرنشینان تربیت‌یافته‌ای بودند که به انواع هنرها و علم آراسته بودند اما اعراب نخستین، گروه نیرومند و صحراگردی بودند که بهره‌ای از ظرافت و تهذیب دانش نداشتند (ابن خلدون، ۱۳۵۹، ج ۱: ۲۵۲). خردمندان ایرانی هم از یک سو به اداره امور خلافت و هدایت دولت و از سوی دیگر به نشر دانش و فرهنگ برخاستند و زمینه را برای نهضت فرهنگی اسلام آماده ساختند.

با وجود اختلاف‌های نژادی و فکری که بین اعضای جامعه اسلامی احساس می‌شد، در قرون نخستین اسلام رابطه استواری میان آن‌ها و قرآن برقرار شد و زبان قرآن هم زبان رابط بین مسلمانان به شمار می‌رفت. این امر سبب شد که زبان عربی، با آنکه پیش از اسلام از وسعت چندانی برخوردار نبود، در مدت کمی پیشرفت کند و دیری نگذشت که تنها زبان علمی و ادبی شرق اسلامی شد (ابن خلدون، ۱۳۵۹، ج ۱: ۲۵۲). یکی از ملت‌هایی که در تمام دوره‌های اسلامی به تقویت و نشر و ترویج ادبیات عربی و همچنین وارد کردن علوم و آداب در زبان عربی پرداختند، ایرانیان بودند (محمدی، ۱۳۸۴: ۳۲-۳۳). به گفته مرتضی مطهری ایرانیان بیش از هر ملت دیگر نیروهای خود را در اختیار اسلام قرار داده و بیش از هر ملت دیگر در این راه صمیمیت و اخلاص نشان دادند (مطهری، ۱۳۵۹: ۳۷۳).

۳. آمیزش و پیوند زبانی

ایرانیان از همان قرن اول هجری جایگاه ویژه‌ای برای زبان فارسی در میان جامعه اسلامی قائل شدند، به همین سبب زبان عربی تا اندازه‌ای تحت تأثیر زبان فارسی قرار گرفت و نشانه این تأثیرپذیری در شعر نیز مشهود است. به عنوان نمونه وقتی کودکان در کوچه‌های شهر بصره از یزید بن مفرغ^۱ که توسط عبیدالله بن زیاد تنبیه شده بود، می‌پرسیدند: این چیست؟ او به زبان فارسی چنین پاسخ داد:

آب است نیبذ است. عصاره زیب است
سمیه روسپی است.

(صفا، ۱۳۵۱، ج ۱: ۱۴۸؛ جاحظ، ۱۹۵۸ و ۱۹۴۸، ج ۱: ۸۰).

در نمونه‌ای دیگر، اسود بن ابی کریمه در شعر خویش عربی و فارسی را با هم درآمیخت و نوشت:

لَزِمَ الْغَرَامُ ثَوْبِي بُكْرَةً فِي يَوْمِ سَبْتٍ
فَتَمَايَلْتُ عَلَيْهِمْ مَيْلَ «زَنْجِسِي بِمَسْت»
قَدْ حَسَا الدَّاذِي صَرَفًا أَوْ عُقَارًا «بَايَخَسْت»^۲

(جاحظ، ۱۹۴۸ و ۱۹۵۸، ج ۱: ۸۰).

۱. یزید بن مفرغ شاعری عرب‌نژاد است که در عهد اموی در ایران زندگی می‌کرده و به خاطر هجو عباد بن زیاد برادر عبیدالله بن زیاد مورد غضب و خشم او قرار گرفت و مدتی را در زندان بصره گذراند (آذرنوش، دبا، ذیل «ابن مفرغ»؛ تاریخ سیستان، بی‌تا: ۹۶).

۲. الداذی: نوعی شراب است. بایخست به معنای شرابی است که با پا لگدمال شده باشد.

حتی شاعران بادیه‌نشین نیز از الفاظ فارسی بی‌تأثیر نبودند. به گفته جاحظ آنان در اشعار خویش برای بذله‌گویی از الفاظ فارسی استفاده می‌کردند. در شعر عمانی که به مدح رشید می‌پردازد، این مسئله به چشم می‌خورد:

مَنْ يَلْقَاهُ مِنْ بَطْلٍ مَسْرِنٌ فِي زَغَفَةٍ مُحْكَمَةٍ بِالسُّرْدِ
يَجُولُ بَيْنَ رَأْسِهِ وَ «الْكَرْ»^۱ (همان، ۱۹۴۸ و ۱۹۵۸، ج ۱: ۷۹).

یا در شعر ابی‌شراعه:

إِذَا فُتِحَتْ فَغَمَّتْ رِيحُهَا وَإِنْ سِيلَ خُمَارُهَا قَالَ «خُش»^۲
(اصفهانی، ۱۹۲۳، ۱۴۱۲ق، ج ۲۰: ۴۰).

حتی در هجوگویی رایج میان مردم، شاعران الفاظ فارسی به کار می‌بردند که نشان می‌دهد مردم الفاظ فارسی را فهمیده و پذیرفته‌اند، مانند این بیت از ابی‌ینبغی که در هجو برمکیان گفته است:

أَمَّا الدُّنْيَا كَيْبُضٌ عَمَلُوهُ «نَيْمَرَش» فَحَاشَاهُ الْبَرْمَكِيُّونَ وَقَالَ النَّاسُ «خُش»^۳
(ابن‌المعتز، ۱۹۵۶م: ۱۳۰).

شعر جریر نیز با آنکه در زبان عربی حجت و ملاک محسوب می‌شود عاری از الفاظ فارسی نیست. مانند این بیت وی:

لَا خَيْرَ فِي غَضَبِ الْفَرَزْدَقِ بَعْدَمَا سَلَخُوا عِجَانَكَ سَلَخَ جِلْدِ «الرُّوْذَقِ»^۴
(فوک، ۱۹۵۱م: ۲۰).

هجوم الفاظ فارسی به زبان عربی در قرن اول نتیجه طبیعی برخورد و تعامل دو زبان بود. همان‌طور که ایرانیان با پذیرش اسلام و ورود به دربار خلفا خود را نیازمند فراگیری زبان عربی دانستند، اعراب نیز در بعضی مناطق، به‌ویژه در ماوراءالنهر احتیاج مبرم به یادگیری کامل زبان فارسی داشتند. طبری روایت می‌کند که اشرس بن عبدالله والی خراسان خواست تا کسی را به ماوراءالنهر بفرستد. شخصی را به وی معرفی کردند. او گفت: این شخص به زبان فارسی مسلط نیست (طبری، ۱۹۸۳م، ج ۷: ۱۹۶). این واقعه در سال ۱۱۰ هـ ق، پس از گذشت

۱. الکرد یعنی گردن. کسی که چیره و غالب باشد. زغفه یعنی زره سفت و محکم.

۲. این واژه همان «خوش» است.

۳. نیمرش یعنی نیمرو.

۴. روذق: مرغ یا بره‌ای که پر و موی او را پاک کرده و به روغن بریان کرده باشند.

سال‌ها از پیوند دو زبان روی داد. از سویی نیز ممکن است این سؤال مطرح شود که آیا زبان عربی بجز فارسی از زبان‌های دیگر نیز تأثیر پذیرفته است؟ در جواب این سوال باید گفت که در این بیت، ابراهیم موصلی از یک اصطلاح سریانی از قول خمار استفاده کرده است:

فَقَالَ «إِزْلَ بَشِين» حِينَ وَدَعْنِي وَقَدْ لَعْمُرُكَ زُلْنَا عَنْهُ بِالْشِين

که این مسئله نشان دهنده تأثیر زبان سریانی به شکلی محدود بر عربی است.

ابوالفرج اصفهانی نیز می‌گوید: معنای «إِزْلَ بَشِين» یعنی برو به سلامت (اصفهانی، ۱۹۵۸م، ج ۵: ۱۷۶). علت، چیرگی تمدن ایرانی بر سایر تمدن‌های موجود و نیز نفوذ قدرتمند ایرانیان در دو شهر بصره و کوفه بود؛ دو شهری که در آغاز قرن اول به عنوان دو مرکز مهم اسلامی در فرهنگ، خرد و منطق عربی مطرح بودند. این در حالی است که تعداد زیادی از تاجران، صنعتگران و کشاورزان ایرانی به بصره و کوفه می‌آمدند و اغلب در آنجا به همراه اسیران جنگی ایرانی‌الاصل، ساکنان آن مناطق را تشکیل دادند. به این ترتیب زبان فارسی هم در این دو شهر در کنار زبان عربی، برای خود جایگاهی به دست آورد. لویی ماسینیون در این رابطه می‌گوید: «با ورود قبیله بنی قیس به بصره، عربی‌سازی اصطلاحات فارسی آسان شد، زیرا آنان هم‌پیمان ایرانیان به شمار می‌رفتند. چنین مسئله‌ای در شهر کوفه نیز روی داد، چرا که وجود گروه‌های عرب ساکن جنوب نیز عامل مناسبی برای تأثیرپذیری دو زبان از یکدیگر محسوب می‌شد» (ماسینیون، ۱۹۴۹: ۱۳). در این مورد ابن رشیق در نقل از عبدالکریم بن ابراهیم می‌گوید: «چه بسا در کشوری الفاظی به کار می‌رود که در کشور دیگر آن الفاظ زیاد مورد استعمال نیست، همان‌طور که مردم بصره بسیاری از کلمات فارسی را در اشعار و داستان‌های خویش به کار می‌برند» (قیروانی، ۱۹۸۵م، ج ۱: ۵۸).

موالی نیز نقش بسزایی در پیوند زبان فارسی و عربی داشتند. بدیهی است که اینان با زبان عربی کاملاً آشنا نبودند، به همین دلیل در سخنان خویش بسیاری از تعبیرهای زبان اصلی خود را می‌گنجاندند. از سوی دیگر، تکلم آنان به زبان عربی در بسیاری موارد خنده‌دار می‌نمود. همین امر باعث می‌شود تا شاعری چون ابی‌عطا برای قرائت شعرش، به دیگران اسناد می‌کند:

أَعُوذُتَنِ الرِّوَاهِ يَا ابْنَ سُلَيْمٍ وَ غَلَا
وَأَبَى أَنْ يُقِيمَ شِعْرِي لِسَانِي
بِالَّذِي أَجْمَعُ صَدْرِي وَازْدَرْتَنِي
وَجَفَانِي لِعُجْمَتِي سُلْطَانِي حَالِكًا

الْعُيُونُ إِذْ كَانَ لَوْنِي فَضَرَبْتُ الْأُمُورَ مُحْتَوَى مِنْ الْأَلْوَانِ كَيْفَ أَحْتَالُ
ظَهَرًا لِبَطْنِ حِيلَةً لِللَّسَانِ؟

(جاحظ، ۱۹۴۸ و ۱۹۵۸، ج ۱: ۴۱).

جاحظ از شاعری نام می‌برد که لکنت زبان کنیزش را توصیف کرده و قمر را کمر تلفظ نموده است:

أَكْثَرُ مَا أَسْمَعُ مِنْهَا فِي السَّحَرِ تَذَكِيرُهَا الْأُنْثَى وَ تَأْنِيثُ الذَّكَرِ
وَالسَّوَاءُ السَّوَاءُ فِي ذِكْرِ الْقَمَرِ -
(قیروانی، ۱۹۸۵م، ج ۱: ۵۸).

در واقع ارتباط میان زبان عربی و دیگر زبان‌ها در سرزمین‌های فتح‌شده، به سود زبان عربی تمام شد زیرا به گسترش این زبان در آن سرزمین‌ها یاری کرد. از جمله حوزه‌هایی که ایرانیان به آن اهتمام زیادی مبذول داشتند و گوی سبقت را از دیگران ربودند، حوزه زبان و ادب عربی بود؛ حقیقتی که اندیشمندان و مورخان عرب نیز به آن اذعان دارند. ایرانیان به حکم انگیزه مقدس دینی و به حکم عهده‌دار شدن مناصب اداری در دولت عباسی و همچنین دانش‌طلبی خود، بیش از هر چیز به فهم زبان و ادبیات عربی همت گماشتند و با این نگرش که زبان عربی زبان قرآن و زبان جهان اسلامی است، به ضبط و تدوین قواعد آن با شور و نشاط و جدیت تمام روی آوردند و در بسیاری از حوزه‌ها به مقام استادی نائل شدند (مطهری، ۱۳۵۹: ۵۰۹).

از سوی دیگر ایرانیان حتی در اوایل عهد ساسانیان، نوشتن (دپیریه) را یکی از فضایل شاهزادگان می‌دانستند و پیش از اسلام بسیاری از شاهزادگان زبان عربی را خوب می‌دانستند. از جمله بهرام گور (۴۲۰ تا ۴۳۸ بعد از میلاد) که نزد منذر در میان اعراب حیره تحصیل کرد و زبان‌های فارسی و عربی و حتی یونانی را آموخت و اشعاری به زبان عربی به او نسبت داده‌اند که عوفی در «الباب الالباب» نقل کرده است (حقیقت، ۱۳۸۰: ۱۵۲). ابن خلدون نیز بیشتر دانشوران ملت اسلام را خواه در علوم شرعی و چه در دانش‌های عقلی به جز در موارد نادر، غیرعرب می‌داند و معتقد است اگر کسانی از آنان هم یافت شود که از حیث نژاد عرب باشند، از لحاظ زبان و مهد تربیت، مشایخ و استادان عجمی (ایرانی) هستند (ابن خلدون، ۱۳۵۹، ج ۲: ۱۱۴۸-۱۱۵۲).

ایرانیان بر امر صنعت استوارتر و تواناتر بودند. چنانکه صاحب صنعت نحو (سیبویه) از نژاد ایرانی به شمار می‌رفت، ولی این دسته از ایرانیان در محیط زبان عربی تربیت یافته بودند و زبان را در مهد تربیت آمیزش با عرب آموختند و آن را به صورت قوانین و فنی درآوردند که آیندگان از آن بهره‌مند شوند (حقیقت، ۱۳۸۰: ۱۶۰-۱۶۱). همچنین بیشترین علمای حدیث، اصول فقه، علم کلام و همچنین بیشتر مفسران ایرانی بودند.